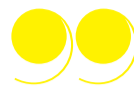


هر کجا فتنه و شلوغی هست
باز یک قالب پنیر رسید؟روبهک! می جهی چرا سرمست
زاغکی بردو بر درخت نشست؟

ابوالقاسم سیفی - شاعر



تعجب فردوسی

امین شقیعی
طنزپرداز

هوای تهران ابری و بارانی بود و آلودگی‌ها داشت از چهره شهر پاک می‌شد. ناگهان رعد و برق صاف خورد وسط مجسمه فردوسی واقع در میدان فردوسی و مجسمه فردوسی بزرگ ناگهان زنده شد و گفت: اینک پس از ۱۰۰۰ سال خموشی در آغاز قرن چهاردهم بیدار شدیم تا ببینیم چه بر زبان فارسی رفته است. ناگهان دو دختر به سمت او رفتند. دختر اول گفت: وای عجیب عجقولی من فرقی چونم. فردوسی که برگستوانش ریخته بود گفت یا فریدون فرخ! این چه زبانی است؟ کدام دشمن دون بر این سرزمین چیره شده است بگذارید... ناگهان دختر دوم دستش را گرفت و گفت میشی تو سیلفی با ما میشی؟ میشی! فردوسی فریاد زد: به دادم برسید که من هیچ از سخن ایشان نمی‌فهمم.

دختر سلفی را گرفت و استوری کرد و بالای آن یک ماکروفر؟ یک عدد ۲ و حرف C انگلیسی را تایپ کرد.

فردوسی گفت: این دیگر چطور رسم الخطی است؟ دختر گفت: اسم خوجگتله دیگه! فر ۲۰۲

سر فردوسی داشت گیج می‌رفت که کودکی از داخل ماشین داد زد: بابا نوئل بابا نوئل! پدر کودک که یک پا گولاخ بود پرید پایین و یک کت و کلاه قرمز بر تن فردوسی کرد و گفت داج دمت ویز بابانوئل ادا تو در میاره بز بریم کریسمس پارتی خفن ۲۰۲۲.

فردوسی گفت مردک گستاخ این جامه سرخ را بر تن بوزینگان و انتران می‌کنند. شرم بر این هیبت که رستمی را مانی و عقل گورخر داری. مرد فردوسی را پرت کرد در ماشین و گفت: داج بیخیخیل به امشبه رو بریم صفا. چیکاره حسنی شما؟

فردوسی گفت: افسوس من از این زبان یک کلمه هم نمی‌فهمم. گفت شغل داج.

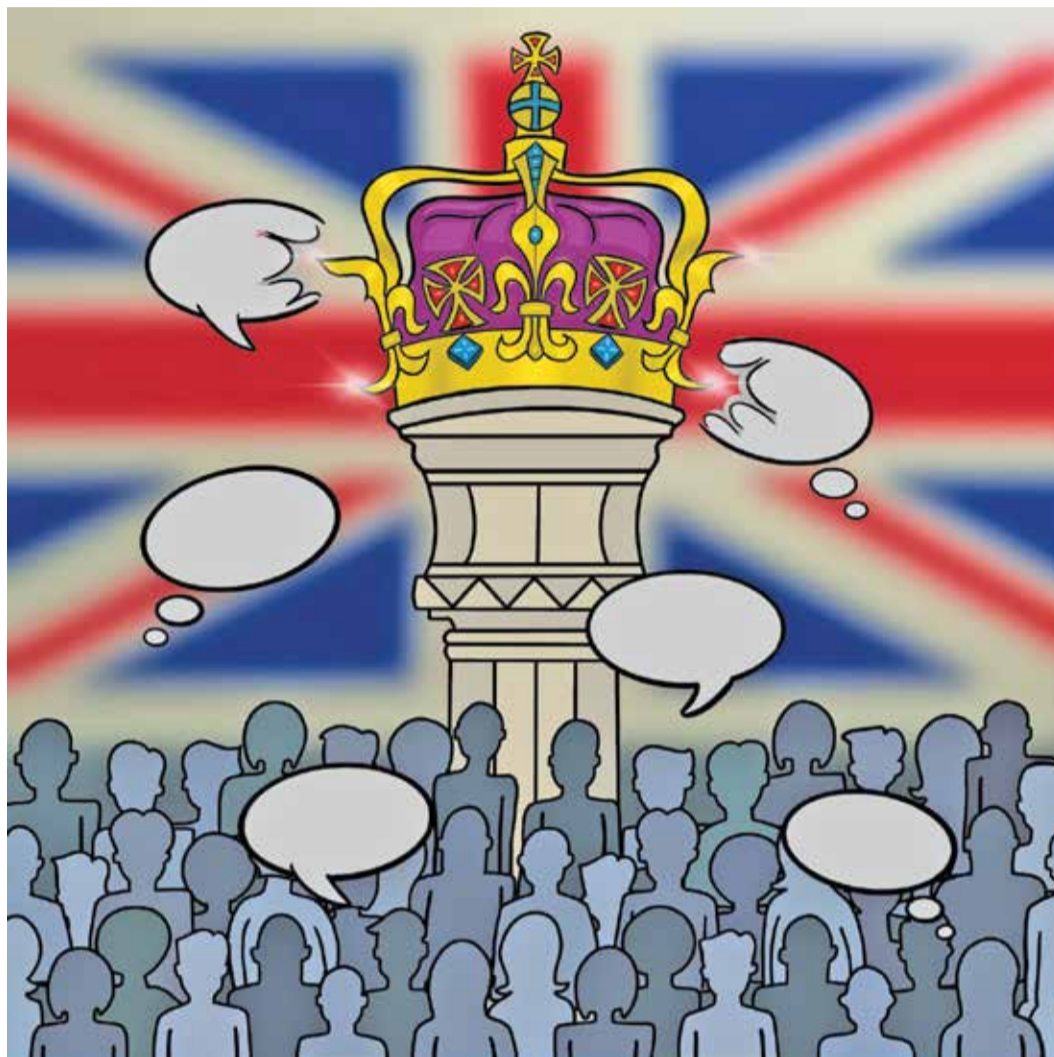
فردوسی گفت پیشه‌ام شاعری است بناهای آباد گردد خراب ز باران و از تابش آفتاب پی افکنم از نظم کاخی بلند که از باد و باران نیابد گزند.

گولاخ گفت ایول داج مام مثل خودت شاعریم بدآ به تکس برات پیام

بدم میاد از تصویر خودم از مست دیده شدن از دستگیره شدن از تصفیه شدن از برچیده شدن از سنجیده شدن از قصد دیده شدن

فردوسی که نمی‌توانست تحمل کند خودش را از ماشین پرت کرد بیرون و گفت چه غلطی کردم در قرن ۱۵ بیدار شدم. مردی گفت قرن ۱۴.

فردوسی گفت: چه؟ مرد گفت: ببین آغاز قرن یک سال یک بوده پس الان هنوز تو قرن چهارده‌ایم و سال ۱۴۰۱ قرن ۱۵ میشه. من به کانال دارم دانستن‌ها آفیسپال. شمارهت رو بده ادت کنم اطلاعات عمومیته بره بالا فردوسی مانده بود با این همه مزخرفات چگونه کنار بیاید که چند دانش‌آموز را دید که از مدرسه بیرون آمدند و کتاب ادبیات فارسی در دستشان است. بسیار خوشحال شد و پیش آنها رفت و گفت. آفرین بر شما که زبان فارسی از دم شما زندگی تازه یابد. یکی از بچه‌ها گفت ما که از فک زدنت چیزی حالیمون نشد امروز امتحان فارسی داشتیم. قیافت آشنا پاشنا مینه داج. عینهو این فردوسی تو صفحه ۴. راستی اثر فردوسی چی می‌شد؟ دوستش گفت تاریخ بیهقی. گفت خاک تو سرم من نوشتم دیوان فردوسی! فردوسی گفت: شاهنامه خیره سر! نام کتاب من شاهنامه است. پسر کوید تو سرش و گفت عهههه راست میگي پدی همش تقصیر توعه غلط میرسونی. پدرام گفت امتحان هر چی بوده دیگه خلاص و رو به فردوسی کرد و گفت بگی کنار نفتی نشی و ناگهان کتاب فارسی را آتش زدند. فردوسی فریاد برآورد که اینان نوادگان چنگیزند! من آن سال هم بیدار شدم و دیدم که چگونه کتاب‌های فارسی را آتش زدند. اینان نوادگان چنگیزند. کتاب‌های فارسی مقابل فردوسی سوخت و ناگهان فردوسی دید آتشی در قیای لباسش افتاده و ناگهان گر گرفت و خاکستر شد.

رامین اسلامی
کاریکاتوربست

خبرنگار: اون ۴۰۰ میلیون دلاری که امریکا بابت سوخت دیزل به اوکراین داده بود خرج شد؟
ژلنسکی: اووم، راستش یه چیزی رفته تو چشمم.

عباس داوری

سمیه قربانی

خبرنگار: آقای ژلنسکی این روزها مشغول چه کاری هستید؟
ژلنسکی: نشسته‌ام به در نگاه می‌کنم...

علیرضا عبیدی

کل بانک مرکزی را فتح کن! خلاق باش

مینا گودرزی
طنزپرداز

گفت بابایی به فرزندش: پی اطراق باش مثل بابایت به میز و صندلی سنجاق باش

گر به دنبال مقام و پست هستی، مثل من، عاری از هوش و سواد و فهم و استحقاق باش

تارسانی دست خود را توی بیت‌المال رزد کش بیا از هر جهت، من را ببین! دیلاغ باش

کاسبی کن، نان بازو را بخور دلبندم کاسب تحریم شو اندر پی قاچاق باش!

تا شوی شایسته عنوان آقازادگی رانت را با سرعت بالا بخور، قیباق باش

این سلاطین، فاتحانی خرده‌پا هستند تو کل بانک مرکزی را فتح کن! خلاق باش

کوه مشکل‌های مردم را ببین و دم نزن هی بز خود را به خاکی و نفهمی، قاق باش

جُم نخور از پای این سفره که پهنش کرده‌ایم گوشه بالای خوان بیتوته کن! الصاق باش

نکته پایانی‌ام این است فرزند گلم لاغری در شأن ماها نیست، گرد و چاق باش!

یک کلام، ختم کلام

بهزاد توفیق‌فر
طنزپرداز

بنده اصالتاً از طرف خودم و نیابتاً از طرف خانواده دامدار پاچه‌شوری، اقوام و بستگان، دامادهای گرام، خصوصاً باجناق‌های معزز، از شما که قدم رنجه کردید و به این محفل فرهنگی هنری آموزشی پرورشی تشریف آوردید تشکر می‌کنم. یادآوری می‌کنم این انجمن اولیاء و مربیان نظارت دارد تا مدرسه غیردولتی غیرانتفاعی باهوشان بامدیریت فردا، فرزندان دلبنده شما را مثل چی آموزش دهد و خیالتون راحت. از طرفی لازم می‌دانم از حاج آقای دکتر پاچه‌شوری بزرگ، که اغلب شما به خاطر نام و اعتبار ایشان فرزندان خودتون رو به ما سپردید، دوباره تشکر کنم و عرض جان نثاری... بله؟

بله! الان به بنده اطلاع دادند اون معلمی که یادداشت بی‌نام داده بود و گله کرده بود که «دانش آموزان به پشتگرمی باباها و مامان‌های مدیرکل و معاون و اینهاشون، حرف معلم رو گوش نمی‌کنن و بعضاً حتی معلم بیچاره رو تهدید می‌کنن»، با همکاری واحد خط شناسی پلیس آگاهی شناسایی شد و همین الان عذرش رو خواستیم و باید بهتون دوباره اطمینان بدم که این نمره‌های بیست و نوزده و حتی بیست و یک، همگی حاصل تلاش‌های خستگی ناپذیر فرزندان جیگر شما تحت راهنمایی و راهبری کادر مجرب مجموعه مدارس پاچه‌شوری و پسران است. خب بفرمایید سالن بخل برای پذیرایی... یه کم یواشتر غذا برای سه برابر این جمعیت تدارک دیده شده و به همه می‌رسه... یواشتر... یواش... هوو...

درخت بی‌ثمر

فرشته پناهی
طنزپرداز

کارها مانده است روی زمین نشده خواهش کسی تأمین

نیست امید حل مشکل‌ها جز به دست ربات ساخت چین

بچه مچه کسی نژا بیده نیروی کار نیست بیش از این

هی سگ و گربه پرورش دادی؟! میوه بی‌کسی رسیده! بچین!

جمع پیر و پاتال‌ها جمع است بچه‌ها نوبرانه و گلچین

همگی نغله و له و شل و پُل نیست بر دردمان کسی تسکین

حس و حال جواب دادن نیست می‌شود هر مسیح تنها سین!

کاش فکری #برای... ما می‌کرد آن زمانی که گفت شعر شروین

سال‌ها مثل برق و باد گذشت می‌شود مرگ بعد از این تمرین

ننگ بر هر که گفت بچه نیار خاک بر فرق خائن بی‌دین

نیست دستی عصای پیری ما یآوری نیست جز بدی چوبین!

بعد مردن کسی نمی‌آید پای کار مسائل تدفین

کاش می‌شد بیاورم بچه نه یکی؛ بلکه پنج شش تا جین

تنتق توق تنق تنق بوم بوم سایه جنگ هم زده است کمین!

خاک عالم! وطن شود تسخیر چون کسی نیست ببرد روی مین

آه ای زندگی... برو! بدرو! آه پیران بی‌ثمر نفرین!...